

شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر

(۱)

دکتر علی اشرف صادقی

دستورنویسان استخراج کرده و در دسترس آنان گذاشته‌اند. متأسفانه بررسی علمی شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی فارسی معاصر هنوز در آغاز راه خود است و دانشمندان و واژه‌سازان علمی از داشتن نوشته‌هایی که اصول و قواعد واژه‌سازی زبان فارسی را به آنان عرضه دارد محروم‌اند. بدین سبب نگارنده بر آن شد تا یادداشت‌هایی را که به مرور در این باره فراهم آورده است در یک سلسله مقاله منتشر کند تا هم ابزار گونه‌ای برای واژه‌سازان رشته‌های مختلف علمی باشد و هم با این کار نظریات خود را در معرض داوری و نقد زبان‌شناسان و دستوربان و سایر خوانندگان قرار دهد، تا با ارائه دیدگاه‌ها و پیشنهاد‌های خود نگارنده را در رفع اشتباهات او و تکمیل این یادداشت‌ها یاری دهند.

این گفتارها را نگارنده با بحث از اشتقاق (derivation) در زبان فارسی معاصر آغاز می‌کند و در صدر آنها از امکانات واژه‌سازی از افعال مرکب که در سالهای اخیر به‌عنوان عامل عقیم و غیرزایا بودن زبان فارسی مورد حمله بعضی از محققان قرار گرفته است گفتگو می‌کند.

(۱) پسوند «-گر»

کسانی که ساخت و کاربرد این پسوند را در زبان فارسی قدیم بررسی کرده‌اند برای آن از نظر ترکیب شدن با پایه آن دو طرز ساخت و از نظر رساندن معنی دو منظور یافته‌اند. دو طرز ساخت یا ترکیب شدن «-گر» با پایه آن در فارسی قدیم چنین بوده است:

برخورد زبان فارسی با تمدن و علوم و تکنولوژی جدید و ترجمه متون علمی از زبانهای غربی به این زبان که از دهها سال پیش به این سو انجام گرفته و می‌گیرد این زبان را در برابر مشکل بسیار عظیم بیان مفاهیم علمی و فنی و فرهنگی جدید در قالب امکانات خود قرار داده است. کوششهایی که مجامع رسمی واژه‌سازی مانند فرهنگستانها و سازمانها و گروههای غیررسمی و متخصصان رشته‌های مختلف علمی کرده‌اند، همه در جهت آماده کردن زبان فارسی برای به‌عهده گرفتن این وظیفه خطیر بوده است. بسیاری از واژه‌های مرکب و مشتقی که امروز کاربرد همگانی یافته‌اند و برای آنها هیچ جانشینی متصور نیست، مانند دانشگاه، دانشکده، پژوهشکده، پژوهشگر، استعمارگر، گردهم‌آیی، بازسازی و نظایر آنها همه ساخته این مجامع و متخصصان است. اما تعدادی از واژه‌های جدید مانند جهادگر، نشانگر، برپایی، از سرگیری و جز آنها نیز به‌دست درس خواندگانی ساخته شده است که متخصص به معنی دقیق کلمه نیستند. پاره‌ای را نیز عموم مردم براساس شم زبانی خود ساخته‌اند، مانند سیمان‌کار، باستانی‌کار (در ورزش)، آهنچی، ورشوچی و غیره.

بی‌شک قسمت اعظم این واژه‌ها براساس قواعد واژه‌سازی زبان فارسی ساخته شده است، اما کسانی که آنها را ساخته‌اند غالباً از اطلاعات زبانی آگاهانه و غیرآگاهانه خود استفاده کرده‌اند نه از قواعد تدوین یافته‌ای که زبان‌شناسان و

(۱) به اسم ذات افزوده می شده و غالباً معنی شغل و پیشه می داده، مانند آهنگر و مسگر؛ (۲) به اسم معنی (یا ماده فعل و اسم مصدر و حاصل مصدر و مصدر عربی که همه اسمند) افزوده می شده و معنی صفت فاعلی می داده، مانند خوگر، دروگر، خواهشگر و غیره. دو منظوری که این پسوند برای آنها به کار می رفته عبارتند از: (۱) مبالغه، مانند لا به گر، برزگر، نصیحتگر؛ (۲) معنی فاعلی بدون مبالغه، مانند خواهشگر (=خواهنده، شفیع)، تقاضاگر (=خواهشمند)، چاره گر (=چاره جو)، نمازگر (=نمازگزار) (رك. شعار، پژوهشی در دستور فارسی، ص ۳-۱۷۲ و نیز رك. قریب و دیگران، دستور زبان فارسی، ج ۱، ص ۴۸، ۵۰ و ۵۱). شعار در دنباله مطالب مذکور می نویسد در متنهای کهن تنها يك ترکیب دیده شده که بیرون از این قاعده است و آن واژه «روشنگر» است که پسوند «-گر» در آن به صفت ملحق شده، چنانکه در شعر زیر از مولوی:

گرچه تفسیر زبان روشنگر است

ليك عشق بی زبان روشنتر است

(رك. شعار، همان، ص ۱۷۵ و ۲۲۵). وی سپس بر مبنای استدلالهای فوق اظهار نظر می کند که دو ترکیب «نشانگر» و «نمایانگر» غلط است، زیرا نشانگر از فعل «نشان دادن» گرفته شده که جزء دوم آن را انداخته اند و چنین حذفی روانیست و در نمایانگر پسوند به کلمه «نمایان» که صفت است الحاق شده، درحالیکه به جای آن باید گفت نمایشگر، زیرا نمایش اسم معنی است و الحاق «-گر» به آن مطابق قاعده است. شعار در پایان کتاب (ص [۲۳۷]) ذیل عنوان «استدراك» دو ترکیب «پیروزگر» و «بدگر» را در متون قدیم و «تیزگر» را در گفتار کنونی فارسی زبانان (تداول عامه) نیز به ترکیبات خلاف قاعده افزوده است و در مورد پیروزگر اظهار عقیده کرده که احتمالاً مخفف پیروزی گر است.

اگر به موارد کاربرد این پسوند در فارسی معاصر و حتی در متون قدیم دقیقتر نگاه کنیم، درمی یابیم که کاربرد این پسوند تابع قاعده خاصی است که از نظر محققان پوشیده مانده است و مواردی که خلاف قاعده به نظر می رسد دقیقاً تابع همین قاعده است.

محققان در اینکه «-گر» دارای معنی فاعلی یعنی به معنی کننده است با هم اختلافی ندارند. استعمال آن برای رساندن شغل و حرفه نیز ناشی از همین معنی است، چنانکه در کلمات زرگر، مسگر، آهنگر، درودگر، کمانگر، لولاگر، کاشیگر، کوزه گر، داروگر، شیشه گر و غیره دیده می شود. اشتقاق آن نیز این معنی را تأیید می کند، زیرا «-گر» از فعل «کردن» گرفته شده و در زبانهای قدیم ایران تلفظ آن -kar بوده است، منتهی در مورد معنی آن این

نکته را باید توضیح داد که «-گر» در این کاربرد به معنی سازنده و تهیه کننده و درست کننده شینی یا اشیائی است که از مصداق خارجی اسمی که «-گر» به آنها الحاق شده است ساخته می شوند. مثلاً آهنگر یعنی سازنده اشیائی که از آهن ساخته می شوند و با «آهنچی» که به معنی آهن فروش است، یا با «آهنکار» فرق دارد. فعل «کردن» نیز در پهلوی و فارسی قدیم به معنی ساختن به کار می رفته است.

نکته دیگر اینکه «-گر» در این معنی دیگر در فارسی معاصر فعال و زایا نیست و اسم جدیدی با آن ساخته نمی شود. حتی برخی اسمهایی که در قدیم با آن ساخته شده بوده اند امروز متروک شده اند و به جای آنها از کلماتی استفاده می شود که با ماده مضارع افعالی مانند «ساختن» و نظایر آنها ساخته می شوند. مثلاً به جای چرمگر (دباغ) و قفلگر که در فارسی قدیم متداول بوده اند، امروز چرمساز و قفلساز به کار می رود. همچنین در کنار «شیشه گر» از «شیشه بر» استفاده می شود. در تأیید این ادعا تعدادی از رایج ترین کلمات فارسی امروز را که می توانستند با «-گر» ساخته شوند ولی با ماده های مضارع افعال ساخته شده اند در اینجا نقل می کنیم:

با فعل «ساختن»: آئینه ساز، آهنگ ساز، بخاری ساز، جلدساز، چراغ ساز، چینی ساز، حلبی ساز، داروساز، دندان ساز، دوچرخه ساز، رادیو ساز، ساعت ساز، سماورساز، صندلی ساز، صندوق ساز، قاب ساز، قفل ساز، کاشی ساز، کولر ساز، گراورساز، مبل ساز، مجسمه ساز، میخ ساز و غیره.

با فعل «دوختن»: پالان دوز، پوتین دوز، پیراهن دوز، پینه دوز، چادر دوز، شلوار دوز، عبادوز، کفش دوز، کفن دوز، کلاه دوز، لباس دوز، یراق دوز و غیره.

با فعل «بافتن»: پارچه باف، توری باف، جاجیم باف، جوراب باف، حصیر باف، زری باف، زنبیل باف، شال باف، شعر باف، فرش باف، کامو باف، گلیم باف و غیره.

با فعل «پختن»: آجر پز، آش پز، آهک پز، حلیم پز، خشکه پز، شیرینی پز، صابون پز، فرنی پز، کاشی پز، گچ پز، لواش پز و غیره. تنها کلمه ای که در زمان ما با «-گر» ساخته شده و شغل را می رساند «رفتگر» است که آن هم در فرهنگستان اول و به قیاس با برزگر و درودگر و زرگر و آهنگر ساخته شده است، اما چنانکه ذیلاً شرح خواهیم داد، «-گر» در اینجا به معنی «کننده» است و «رُفت» اسم مصدر از «رُفتن» و «رُفتگر» یعنی انجام دهنده عمل رُفتن و یا به بیان ساده تر «روینده». کلمه «سینماگر» به معنی متخصص سینما و فیلم نیز که در سالهای اخیر گاهی شنیده می شود به همین قیاس ساخته شده و غلط است.

اما کاربرد دیگر «-گر» که در فارسی معاصر بسیار فعال شده

این جزء صفت است. جزء اول فعل «روشن کردن» نیز صفت است. بنابراین «روشنگر» و نیز نمایانگر به هیچ وجه مخالف قیاس نیست و طبق الگوی مذکور در بالا ساخته شده است.

با آنکه گفته شد ساختن اسم فاعل این افعال با پسوند «-گر» جنبه قیاسی دارد اما نباید تصور کرد که از هر فعل مرکبی که با «کردن» ساخته شده می‌توان به کمک «-گر» اسم فاعل ساخت. در این مورد محدودیتی هست که نباید ناگفته از آن گذشت.

فعل‌های مرکبی که با «کردن» ساخته می‌شوند یکسان نیستند. در یک دسته از این افعال، جزء اسمی فعل مرکب اسم است و در اصل مفعول جزء فعلی شمرده می‌شده است، مانند: کار کردن، ستم کردن، غارت کردن و غیره. از این افعال است که معمولاً می‌توان به کمک «-گر» اسم فاعل ساخت. در دسته دیگری از افعال، جزء اول صفت است و در حقیقت مسند اسم محذوفی شمرده می‌شود که در صورت صرف شدن فعل، ظاهر می‌گردد. مثلاً در جمله‌های «مطلب روشن شد» و «مطلب را روشن کردم»، «روشن» مسند واژه «مطلب» شمرده می‌شود. از این افعال نیز می‌توان به کمک «-گر» اسم فاعل ساخت. اما اسم‌هایی که با «کردن» فعل «مرکب» می‌سازند همیشه مفعول آن نیستند. مثلاً در افعال «گوش کردن» و «مست کردن» چنین رابطه‌ای وجود ندارد. از اینگونه افعال هیچگاه نمی‌توان به کمک «-گر» اسم فاعل ساخت، اما از افعالی مانند: استخدام کردن، درخواست کردن، حیف و میل کردن، تلافی کردن، تألیف کردن، اندیشه کردن، کوشش کردن و غیره، می‌توان به قیاس، اسم فاعلهای مختوم به «-گر» ساخت، هر چند تاکنون ساخته نشده است.

استفاده از پسوند «-گر» به این منظور منحصر به زبان معاصر نیست و در متون قدیم نیز شواهد فراوان دارد. مثالهای زیر با شواهد آنها همه از لغت نامه دهخدا، مدخل «گر» و مدخلهای همین ترکیبات، استخراج شده است:

چو هندوی بازیگر گرم خیز
معلق زنان هندوی تیغ تیز (نظامی)

بیدادگر:

خنك روز محشر تن دادگر
كه خشم خدایی است بیدادگر (سعدی)

تماشاگر:

تماشاگران باغ بگذاشتند
مغان از چمن رخت برداشتند (نظامی)

پرستشگر:

ترا دست و پای آن پرستشگرند
كه تا نگذری از تو در نگذرند (نظامی)

است استعمال آن در معنی «کننده» است. کلماتی که «-گر» در آنها در این معنی به کار رفته است دلالت بر حرفه و شغل ندارند، بلکه نقش «-گر» در اینجا ساختن اسم فاعل از فعل‌های مرکبی است که جزء فعلی یا همکرد آنها فعل «کردن» است. در زبان معاصر اسم فاعل بسیاری از اینگونه افعال به طور قیاسی با «-گر» ساخته می‌شوند، بدون اینکه در متون فارسی قدیم بتوان شاهی برای آنها یافت، چنانکه در مثالهای زیر نمونه آنها را می‌توان دید:

آشوبگر > آشوب کردن
آغازگر > آغاز کردن
احیاگر > احیا کردن
اخلالگر > اخلال کردن
استعمارگر > استعمار کردن
اشغالگر > اشغال کردن
ایثارگر > ایثار کردن
بیانگر > بیان کردن
بیمه‌گر > بیمه کردن
پرخاشگر > پرخاش کردن
پژوهشگر > پژوهش کردن
تجاوزگر > تجاوز کردن
تلاشگر > تلاش کردن
جلوه‌گر > جلوه کردن
جهادگر > جهاد کردن
چاپگر > چاپ کردن
چپاولگر > چپاول کردن
حسابگر > حساب کردن
سرکوبگر > سرکوب کردن
غارترگر > غارت کردن
گزارشگر > گزارش کردن
نمایانگر > نمایان کردن

گفتن ندارد که جزء اول اینگونه افعال هم می‌تواند اسم باشد و هم صفت. بیشتر نمونه‌های بالا افعالی هستند که جزء اول آنها اسم است، اما در «نمایان کردن» که «نمایانگر» از آن ساخته شده

نیز می‌شناسد که با «-گر» ساخته شده اما فعل مرکبی که این ترکیب از آن گرفته شده با همکرد «دادن» ساخته شده و آن ترکیب «نمایشگر» به معنی نمایش دهنده و هنرپیشه است که در لغت‌نامه نیز ضبط شده است. وجود این دو ترکیب ظاهراً نشان‌دهنده این امر است که «-گر» در حال سرایت به بعضی افعال مرکبی است که به جای «کردن» با همکرد «دادن» ساخته شده‌اند. علت این امر ظاهراً این است که «دادن» در افعالی مانند: نشان دادن، نمایش دادن و جز آنها معنی لغوی خود را از دست داده و به ابزاری دستوری برای ساختن افعال مرکب بدل شده است. در افعال تعلیم دادن، آزار دادن، آواز دادن، خبر دادن، تکیه دادن، نام دادن، سلام دادن، جواب دادن، گل دادن، میوه دادن، ارائه دادن و غیره نیز فعل دادن به معنی اصلی خود به کار رفته، بلکه تقریباً به معنی «کردن، انجام دادن و ایجاد کردن» استعمال شده است و به همین جهت به جای آنها در زبان قدیم و معاصر شقوق تعلیم کردن، آزار کردن... و ارائه کردن به کار رفته و می‌رود. بنابراین اگر روزی نویسنده‌ای به جای آزاردهنده، آواز دهنده و خبردهنده، از ترکیبات غیرموجود آزارگر، آوازگر و خبرگر استفاده کند کاری در جهت خلاف شم‌زبانی خود انجام نداده است. تصادفاً در متون قدیم نه تنها تعلیم کردن فراوان به کار رفته بلکه به گواهی لغت‌نامه «تعلیم‌گر» نیز استعمال شده است.

استعمال پسوند «-گر» در این معنی، خاص زبان درس خواندگان و عمدتاً زبان نوشتار است. عامه کم‌سواد و بی‌سواد هیچگاه از این پسوند در این معنی استفاده نمی‌کنند و کلماتی مانند حسابگر و اشغالگر در زبان آنان از زبان درس خواندگان به قرض گرفته شده است.

۲) پسوند «-کار»

به نظر دکتر معین این پسوند دارای دو نقش است: (۱) به اسم معنی ملحق می‌شود و صیغه مبالغه می‌سازد، مانند ستمکار، فراموشکار، گناهکار و مسامحه‌کار؛ (۲) به اسم ذات و اسم معنی ملحق می‌شود و صیغه شغل می‌سازد، مانند آهنکار، آشکار و خدمتکار (فرهنگ فارسی، ذیل «کار»). به نظر دهخدا کار دارای سه معنی است: (۱) معنی عمل، مانند پاکار، پشتکار، دستکار و شبکار؛ (۲) معنی عامل (که شغل [او] مبالغه را می‌رساند)، مانند آشکار، استادکار، خدمتکار، سیاهکار، گناهکار و مددکار؛ (۳) در معنی زارع و غارس [کارنده]، مانند جوکار، سروکار، شتوی کار، گل کار (لغت‌نامه، ذیل «کار»).

در این که «-کار» مبالغه در عمل و شغل و حرفه را می‌رساند تردیدی نیست و دلالت آن بر شغل و حرفه فرع همان معنی مبالغه است، اما ترکیباتی که با «کار» ساخته شده‌اند علاوه بر این دو

چاره‌گر:

چنین گفت چون مدت آمد به سر
نشاید شدن مرگ را چاره‌گر (نظامی)

حیله‌گر:

بحث عقل است این چه عقل ای حیله‌گر
تا ضعیفی ره برد آنجا مگر (مولوی)

ستایشگر:

سخنوران و ستایشگران گیتی را
همی نگردد جز بر مدیح خواجه زبان (فرخی)

ستمگر:

ستاره دل از داد برداشته
ستمگر شده، داد بگذاشته (نظامی)

دعاگر:

بر تو زبان اهل زمانه دعاگر است
جود و سخای تو چو به اهل زمان رسید (سوزنی)

شفاعتگر:

پیمبر کسی را شفاعتگر است
که در جاده شرع پیغمبر است (سعدی)

نصیحتگر:

بر نصیحتگر دل شیفته می‌باید گفت
بروای خواجه که این درد به درمان نرود (سعدی)

وفاگر:

همه عالم آگهی شد که جفاکش توام
نیم از دل تو آگه که وفاگر منی (خاقانی)

ویرانگر:

ای خنک آن را کزین ملکت بجست
که اجل این ملک را ویرانگر است (مولوی)

چند سالی است که بعضی از معاصران ما به جای ترکیب «نشان‌دهنده» از کلمه «نشانگر» استفاده می‌کنند، اما با اعتراض دستورنویسان روبرو شده‌اند، زیرا به نظر اینان نشانگر «بدین معنی اشتقاقی عامیانه است از فعل نشان دادن که همکرد آن را انداخته‌اند و چنین حذفی روا نیست» (شعار، همانجا، ص ۱۷۵). کلمه نشانگر در این مورد تنها نیست و نگارنده يك کلمه دیگر را

می‌توان به «کسی که کار او ستم [کردن] است» معنی کرد و هم آن را معادل ستمگر (ستم‌کننده) دانست. «کار» در این دسته از کلمات حالتی بین پسوند و کلمه مستقل دارد و بطور قطع نمی‌توان آن را به این یا آن مقوله وابسته دانست. بنابراین کلمات ساخته شده با «کار» را به صورت زیر می‌توان دسته‌بندی کرد:

الف) ترکیباتی که «کار» را در آنها باید پسوند شمرد. این ترکیبات از افعال مرکبی گرفته شده‌اند که هم‌کرد آنها فعل «کردن» است. «کار» در این ترکیبات معادل «گر» در ترکیباتی است که آنها نیز از افعال مرکب ساخته شده با «کردن» گرفته شده‌اند. مثالهای زیر از این دسته‌اند:

اهمال کار > اهمال کردن
جفا کار > جفا کردن
مسامحه کار > مسامحه کردن
زیان کار > زیان کردن
مدد کار > مدد کردن
کمک کار > کمک کردن
تجاوز کار > تجاوز کردن
توبه کار > توبه کردن
خرابکار > خراب [=تخریب] کردن
گناهکار > گناه کردن
سازش کار > سازش کردن
خیانت کار > خیانت کردن
جنایت کار > جنایت کردن
ستمکار > ستم کردن
فراموش کار > فراموش کردن

در ترکیبات بالا «کار» به جای «کننده» به کار رفته است، اما در ترکیب «تجر به کار» که به معنی مجرب، کار آزموده و کسی است که کارها را تجربه کرده است، «کار» دقیقاً معادل «کننده» نیست، بلکه به معنی کسی است که در زمان گذشته کرده است. بعضی از این ترکیبات مانند فراموشکار و جز آن مبالغه را می‌سازند.

ب) در دسته دیگری از این ترکیبات، چنانکه گفته شد، «کار» به معنی عمل است و اسم محسوب می‌شود. این ترکیبات از مقوله ترکیبات ملکی یا bahuvrīhi (ترکیباتی مانند «بلندقد» که به معنی دارنده قد بلند است) هستند و به دو دسته تقسیم می‌شوند:

○ یک - ترکیباتی که جزء اول آنها اسم است، مانند خدمتکار، ورزشکار، مقاطعه کار، پیمان کار (پیمان را در ترجمه مقاطعه به کار برده‌اند)، گچ کار، اسفالت کار، سیمان کار، تعمیر کار، رفوکار و غیره. ترکیباتی که با صفت‌هایی که به جای اسم به کار رفته‌اند ساخته شده‌اند نیز در اینجا قرار می‌گیرند، مانند باستانی کار

معنی، معناهای دیگری را نیز می‌رسانند. افزون بر این آنچه در مورد این ترکیبات باید بررسی گردد یکی رابطه دو جزء ترکیب است، دیگر وضع دستوری خود کلمه «کار». برای روشن شدن معانی «کار» و رابطه دو جزء این ترکیبات بهتر است ابتدا وضعیت دستوری این جزء را بررسی کنیم.

تمام محققانی که این جزء را بررسی کرده‌اند در پسوند بودن آن متفق القولند. پسوندها و بطور کلی وندها عناصری هستند که به تنهایی کاربرد ندارند و تنها در ترکیب با کلمات دیگری که پایه آنها شمرده می‌شوند استعمال می‌شوند. مثلاً پسوند «-گار» تنها در ترکیب با پایه‌های «آموز-»، «پرورد-» و غیره در کلمات آموزگار، پروردگار و جز آن به کار می‌رود. اگر کلمه «کار» در این ترکیبات مستقلاً و با همین معنی یا معانی در زبان به کار نرود تردیدی در پسوند بودن آن نیست، اما اگر معنی این کلمه در ترکیبات، با معنی آن به عنوان یک واژه مستقل تفاوتی نداشته باشد به هیچ روی نمی‌توان آن را پسوند به شمار آورد.

دقت در پاره‌ای از ترکیبات ساخته شده با «کار» نشان می‌دهد که «کار» در این ترکیبات با «کار» به معنی عمل و به عنوان اسم دستوری تفاوتی ندارد یا تفاوت محسوسی بین آنها دیده نمی‌شود. مثلاً دو ترکیب «گچ کار» و «ورزشکار» را در نظر بگیریم. این دو ترکیب یعنی «کسی که کار یا شغل او گچ اندود کردن» است و «کسی که کار او ورزش است». - همچنین است ترکیبات «زشتکار، پسندیده کار، خام کار، تبه کار» و بعضی ترکیبات دیگر. بنابراین لا اقل یک دسته از کلمات ساخته شده با «کار» از مقوله کلمات مرکب است و با کلمات مشتق (ساخته شده از پایه ووند) ارتباطی ندارد. با این همه در تعداد دیگری از این ترکیبات یکی دانستن جزء دوم آنها یعنی «کار» با «کار» به معنی عمل و به عنوان اسم ممکن نیست. «بدهکار» و «طلبکار» و جز آنها از این قبیل هستند. «کار» در این کلمات با «کار» به معنی عمل یکی نیست و نمی‌توان آنها را به «کسی که کار او بده است» یا «کسی که کار او طلب است» معنی کرد. «کار» در این کلمات بی‌شک پسوند است. در دسته دیگری از کلمات ساخته شده با «کار» هر دو تعبیر ممکن است، یعنی هم می‌توان «کار» را در آنجا به همان معنی عمل گرفت و هم می‌توان آن را پسوند شمرد. مثلاً کلمه «ستمکار» را هم

ج) بعضی از ترکیبات دسته «الف» را می توان با توجیهی که برای ترکیبات دسته «ب» به دست داده شد نیز تعبیر کرد. مثلاً می توان جنایت کار، خیانت کار و ستم کار را به «کسی که کارش جنایت است»، الی آخر تعبیر کرد و از چنین عبارتهایی مشتق دانست.

د) در چهار ترکیب «طلب کار، بدهکار، بستان کار و بخواه کار» ظاهراً «کار» فاعل بودن را می رساند. طلب کار یعنی دارنده طلب یا خواهنده، بدهکار یعنی دهنده (مقروض)، بستان کار یعنی ستاننده و بخواه کار یعنی خواهنده (دارای طلب).

هـ) بعضی از ترکیبات ساخته شده با «کار» از عبارتهایی مشتق شده اند که «کار» در آنها اسم مصدر یا بخشی از يك فعل مرکب است اما جزء اول ترکیب متمم آن شمرده می شود. مثلاً «شب کار» از عبارت «کسی که در شب کار می کند» گرفته شده که «شب» در آن متمم زمانی فعل «کار کردن» است. پنج ترکیب زیر را نیز باید از این دسته شمرد:

خرکار > کسی که مثل خر (بسیار) کار می کند
 آهسته کار > کسی که آهسته کار می کند
 درستکار > کسی که درست کار می کند
 تازه کار > کسی که تازه کار کرده است یا تازه کاری را شروع کرده است.
 پنهان کار > کسی که پنهانی کار می کند.

کاربرد «کار» در ترکیبات بند «ب» بویژه در ترکیبات دال بر شغل و حرفه در زبان عامه فراوان دیده می شود و بعضی از این ترکیبات مانند صافکار، گچ کار و غیره خود ساخته دست آنان است. استعمال «کار» در ترکیبات بند «الف» و «ب» تا حدی زنده و فعال است.

۳) پسوند «چی»

این پسوند که از ترکی گرفته شده اصلاً شغل و تصدی را می رساند، چنانکه در کلمات جورابچی، چراغچی، حریرچی، شالچی، درشگه چی و غیره می توان دید، اما آنچه در این گفتار مراد ما است این کاربرد آن نیست. کاربرد دیگر «چی» که در اینجا مورد نظر است استعمال آن در معنای «کننده» است. «چی» در زبان یکی دو قرن اخیر در پاره ای از ترکیبات دقیقاً معادل «گر» استعمال شده است و کلماتی که «چی» در این معنی در آنها به کار رفته از افعال مرکبی که با «کردن» ساخته شده اند گرفته شده اند. برخی از این ترکیبات عبارتند از:

اوراقچی > اوراق کردن
 تماشاچی > تماشا کردن
 چاپچی > چاپ کردن

(کسی که کار او ورزش باستانی است).

و- ترکیباتی که جزء اول آنها صفت است، مانند زشتکار، پسندیده کار، خامکار، تبه کار و خلاف کار (خلاف در اینجا صفت است نه اسم).

این ترکیبات را به دو صورت می توان تعبیر کرد. یکی این که جزء دوم آنها در اصل مضاف یا موصوف جزء اول بوده و مجموع این دو جزء مضاف الیه مضافی محذوف مانند کلمه «دارنده» به شمار می رفته است. مثلاً ورزشکار و پسندیده کار ابتدا کار ورزش (اضافه بیانی یا توضیحی) و کار پسندیده (موصوف و صفت) بوده است که مضاف آنها یعنی کلمه «دارنده» حذف شده است: دارنده کار ورزش. تعبیر دوم این است که آنها را از عبارتهای «کسی که کار او ورزش است» و «کسی که کار او پسندیده است» مشتق بدانیم و البته این تعبیر معقول تر به نظر می رسد.

ترکیبات «تراشکار» و «جوشکار» را نیز باید به این دسته متعلق بدانیم، زیرا می توان آنها را از عبارتهای «کسی که کار او تراش (= تراش دادن) است» و «کسی که کار او جوش (= جوش دادن) است» مشتق دانست.

در ترکیبات «گچ کار، سیمان کار، آهن کار، صاف کار» و غیره جزء اول را باید بخشی از يك اسم مصدر یا فعل مرکب دانست که قسمتی از آن حذف شده است. مثلاً «گچ» باقی مانده «گچ اندودن» یا «گچ کاری»، «سیمان» باقی مانده «سیمان اندودن» یا «سیمان کاری»، «آهن» باقی مانده «نصب آهن»، «سیمان» باقی مانده «سیمان بستن» یا «سیمان کاری» و «صاف» باقی مانده «صاف کردن» یا «صاف کاری» است. در این صورت تعبیر این ترکیبات به صورت زیر خواهد بود: کسی که کارش گچ اندودن یا گچ کاری است، الی آخر.

در سه ترکیب «کاسب کار» و «سوارکار» و «نیکوکار» کلمات «کاسب» و «سوار» و «نیکو» ظاهراً به جای «سواری» و «کاسبی» و «نیکویی» به کار رفته اند.

کلیه ترکیباتی که شغل و حرفه را می رسانند از این دسته اند و چنانکه از توجیهات بالا به دست می آید جزء اول همه آنها اسم مصدر یا مصدر است. در معنی این ترکیبات طبعاً مبالغه وجود دارد.

راپرت دادن، فعل «دادن» است نه «کردن».

«-چی» در این کاربرد فصیح نیست و ادبا از به کار بردن آن اکراه دارند. به همین جهت به جای تماشاجی دوشق تماشاگر و تماشایی را پیشنهاد کرده اند که در متون قدیم نیز به کار رفته اند. به جای چایجی نیز «چاچگر» پیشنهاد شده و یکی از نویسندگان به جای اوراقچی، اوراقگر به کار برده است (رك. نشر دانش، سال ۹، ش ۲، بهمن و اسفند ۱۳۶۷، ص ۵۹). به جای چپاولچی (و چپوچی) نیز مدتهاست که چپاولگر متداول شده است. به جای شکارچی هم گاهی در قدیم، شکارگر و صیدگر استعمال شده است (رك. لغت نامه *). «-چی» در این معنی زایا و فعال نیست.

«-چی» برای رساندن نسبت نیز به کار می رود (رك. صادقی: «درباره بعضی پسوندهای نسبت در فارسی معاصر»، در جشن نامه محمد پروین گنابادی، ص ۵-۲۵۴).

ترکی مقبوس از فارسی است، به احتمال قریب به یقین نادرست است.

مأخذ:

- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
- شعار، جعفر، پژوهشی در دستور فارسی، تهران، دانشگاه تربیت معلم، ۲۵۳۵ (۱۳۵۵).
- صادقی، علی اشرف، «درباره بعضی پسوندهای نسبت در فارسی معاصر»، جشن نامه محمد پروین گنابادی، تهران، طوس، [۱۳۵۴] ص ۲۶۰-۲۴۶.
- قریب، عبدالعظیم و دیگران، دستور زبان فارسی، برای سال اول و دوم دبیرستانها، تهران، بدون تاریخ.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی.

شکارچی > شکار کردن
چپاولچی > چپاول کردن
کنترات چی > کنترات کردن
کنترل چی > کنترل کردن
کودتاجی > کودتا کردن
هوچی > هو کردن

معدودی از این ترکیبات از افعال مرکبی گرفته شده اند که همکرد آنها فعلی غیر از «کردن» است. مثلاً «جارچی» از «جارزدن» گرفته شده که همکرد آن «زدن» است، اما باید توجه داشت که «زدن» در اینجا تقریباً معادل «کردن» است، چنانکه در تلفن زدن «=تلفن کردن» دیده می شود. «راپرت چی» که سابقاً به معنی گزارش دهنده و گزارشگر به کار می رفت نیز از فعل «راپرت دادن» گرفته شده که امروز به جای آن «گزارش کردن» به کار می رود. چنانکه می بینیم در اینجا نیز همکرد فعل مرکب

حاشیه:

* دهخدا در لغت نامه می نویسد: «چی در ترکی پسوند شغلی است و دارنده و متصدی معنی می دهد. چون در آخر کلمه درآید به معنی «گر» و «کار» فارسی باشد و گویا همان است که ما در گوانجی و میانجی داریم و ترکان نیز از ما گرفته اند.» وی سپس تعداد زیادی مثال نقل کرده که با «-چی» ساخته شده اند. در اینکه «-چی» به معنی متصدی و دارنده است تردیدی نیست، اما در مثالهایی که در لغت نامه آمده به ندرت مثالی می توان پیدا کرد که بتوان به جای آن «-گر» یا «-کار» گذاشت. مثلاً به جای کلمات «پستچی، تفنگچی، تلفن چی، توتونچی، جورابچی، خرقچی» و بیشتر مثالهای دیگر او به هیچ وجه نمی توان پستگر (پستکار)، تفنگ گر و غیره گذاشت. مسلماً مراد دهخدا از «گر» آن معنی آن که در این مقاله از آن بحث شد نیست زیرا وی آن را تشخیص نداده است. قسمت بعدی نوشته او نیز که «-چی» در

بنده خاک شینان ره میسکده ام

کبریا مملکتش الملك یلک انابا لیشیت

کبریا مملکتش الملك یلک انابا لیشیت